

مذهب امامیه

در قرن چهارم هجری

دکتر یعقوب آژند *

مقاله حاضر، حضور تشیع امامیه را در جامعه اسلامی - به خصوص ایران - سده چهارم هجری به بحث می‌گیرد. این جستار به‌ویژه به پیوند مذهب امامیه با آل‌بویه و علت دگرسانی آل‌بویه از مذهب زیدی به مذهب امامی و ارتباط آن با قدرت‌های شیعه آن روزگار (فاطمیان، قرامطیان، زیدیان یمن) عطف توجه دارد. بسط و توسعه جغرافیایی مذهب تشیع امامی نیز از مسائلی است که محل بحث قرار گرفته است. شیوه‌های بالندگی و رشد و گسترش فرهنگی شیعه امامی و نیروهای همبسته بدان از ملزومات این جستار است که در ضمن آن آداب و سنن شیعی، اندیشه‌وران فقهی و فرهنگی، موانع بازدارنده و یا پیش‌برنده نیز بحث و فحوص شده است. در این بررسی سعی شده از منابع اصلی تسنن و تشیع - علی‌السویه - از برای حصول نتایج منطقی بهره‌گیری شود. نکته دیگر این‌که در این مقاله سیر تاریخی تشیع امامی مطمح نظر بوده نه سیر کلامی آن‌که خود مقوله مفصل دیگری است و نگارنده تلاش کرد این دو مقوله را که از ویژگی‌های بیشتر تحقیقات شیعی معاصر است از هم جدا کند تا به نتایج تاریخی صریح و بارزی دست یابد.

مقدمه

شیعه امامیه که بالاخص به دوازده امامی و یا اثنی عشری اطلاق می‌شد، چنان‌که لفظ «رافضی» هم از سردشمنی به آن‌ها بسته شده بود، بسیاری از مایه‌های فکری - مذهبی خود را از سده‌های قبل به ارث برد. از سده سوم هجری شیعه امامیه بر اصل مهدویت استوار گشت. سال‌های ۳۲۹-۲۶۰ هجری در جهان بینی مذهبی شیعه امامیه نقش قاطعی داشت، چون آغاز دوره غیبت بود. این دوره با برهه‌ای از تحولات و دگرگونی‌های تاریخی تقارن داشت. در این دوره خلافت عباسی از اوج اقتدارگرایی سیاسی فرود آمد و پس از یک دوران شکوفایی به تدریج رو به خاموشی رفت ولی هم‌چنان به مثابه یک مرکز مذهبی - سیاسی مطرح بود. گروه‌های سیاسی محلی از مدت‌ها پیش، در سرزمین‌های اسلامی، به دفاع از داعیه‌های خود پرداخته و جریان‌های متلاطمی را ایجاد کرده بودند.

در واقع از سال ۲۶۰ هجری بعد بود که جنبش و حرکت شاخه اسماعیلیه مذهب تشیع، موج تلاطم و تخالف را در سرزمین‌های خلافت عباسی ایجاد کرد و در پایان این سده به اعلام خلافت فاطمی در شمال افریقا پیوست. اینان با توسل به اصل قیام به سیف، به این مهم دست یافتند. پس از واقعه کربلا، دو طرز دید در جهان‌نگری سیاسی علویان رخ نمود. شاخه‌ای از آن‌ها امامت را در قیام به سیف توجیه و تفسیر کردند و آن‌را در قیام‌های خویش متحقق ساختند. این طرز فکر سیاسی از زیدیه شروع شد و بعدها نیز در وجود علی بن محمد علوی (صاحب الزنج)، حسین بن علی (صاحب الفخ)، علویان طبرستان و علویان فاطمی و غیره تداوم یافت. شعبه دیگری از علویان اعتقادی به قیام به سیف نداشتند. تجارب تلخ و گزنده گذشته، مواضع ناستوار گروهی از پیروان، نابه‌سامانی‌ها و دگرگونی‌های زودگذر سیاسی، برخورد واقعی‌تر بارویدادهای زمانه، در شکل‌گیری چنین تفکری بی‌تأثیر نبوده است.

البته این بدان معنا نیست که آن‌ها خودشان را با سلیقه قدرت زمان وفق داده بودند، بلکه به عکس، آنان با تکیه بر اصل امامت، آن قدر نفوذ و اعتبار و اقتدار مذهبی، سیاسی و فرهنگی داشتند که گاه در مقابل عملکرد صاحبان قدرت (بنی‌امیه و بنی‌عباس) می‌ایستادند و کجروی‌ها و کجرفتاری‌های آنان را برنمی‌تافتند. شهادت این‌ها به دست عمده‌جور نشانی از تخالف و تناقضشان با آنان بود. پدیده‌های کم دوام سیاسی که نتیجه‌ای جز سرکوب نیروهای معترض نداشت، اصل تقیه را در بین آنان رشد داد و به سمت رشد فقهی و فرهنگیشان کشاند.

حوزه فقهی و فرهنگی امام جعفر صادق علیه السلام، کانون آزادی سلیقه‌ها و برخورد اندیشه‌ها بود و در پرورش نسلی از شیعیان برجسته‌امامی نقش قاطعی داشت. همین کانون بود که جنبه‌های ناب مذهب شیعه را در بین پیروان پایبند آشکار نمود. امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار مکتبی بود که اقتدار، وسعت و ثبات آن نظیر نداشت. و منشأ یک دگرگونی فرهنگی بین شیعیان امامیه گردید و بعدها بسیاری از علمای شیعه امامیه از سرچشمه این مکتب سیراب شدند و جهان‌بینی‌شان شکل گرفت و بیان این جهان‌بینی را در مجموعه‌ای از رساله‌ها و کتب بی‌شمار سرریز کردند.

ظهور متعالی این فرهنگ غنی شیعی از سده چهارم هجری به بعد شروع شد. شیعیان امامیه به دلیل دوری از قال و مقال‌ها و جنجال‌های سیاسی، از بدعت‌گذاری‌های فرقه‌های دیگر، مصون ماندند و سنت ناب تشیع را حفظ نمودند. با این‌که شیعیان امامیه نیز در سرزمین‌های خود احساس راحت و امنیت نداشتند، ولی توانستند به تدریج اصول مذهبی خود را در بین قشرهای مختلف جامعه ایران رسوخ دهند. تلاش‌های آن‌ها در تبلیغات مذهبی‌شان که همراه و همگام با مسالمت و مصالحت سیاسی بود، شهرت و موفقیتی برایشان به ارمغان آورد که روی هم‌رفته در خور آن بودند. آنان کلیه تدابیر مذهبی و فرهنگی را برای جذب و جلب پیروان به کار بردند و در تعالی و ترفیع مذهب خود کوشیدند. از سال ۳۳۰ هـ که بنیان قدرت آل بویه در سرزمین‌های اسلامی گذاشته شد، شیعیان امامیه به آن مایه از نفوذ اجتماعی و

سیاسی رسیده بودند که بتوانند تکان مذهبی و معنوی در جامعه ایجاد کنند و سران آل بویه را به سوی خود جلب نمایند.

(۱) شیعه امامیه و آل بویه

آل بویه به وقت خروج از دیلمان و حصول قدرت در دیگر سرزمین‌های ایران از میراث مذهبی زیدیه بهره گرفته بودند. این مطلبی است که از روی اسناد و مدارک به جا مانده بر ما معلوم شده است. چنان‌که وقتی احمد معزالدوله بر بغداد دست یافت، در تکاپوی توسعه مذهب زیدیه برآمد. معزالدوله در یک بازی پیچیده سیاسی در هشتم جمادی‌الثانی ۳۳۴ مستکفی بالله، خلیفه عباسی را از مسند خلافت به زیر کشید و به زندانش سپرد و دارالخلافت را غارت کرد.^(۱) از مهم‌ترین علل برکناری خلیفه از مسند خلافت، شیعه بودن دیلمیان بود که در تشیع خود افراط می‌ورزیدند و معتقد بودند که عباسیان خلافت را از مستحقان آن غصب کرده‌اند. از این رو میثاق و موجب مذهبی نداشتند تا آن‌ها را به اطاعت از عباسیان وادارد.^(۲) همین عدم اعتقاد به خلافت عباسی، نخستین جلوه‌هایش را در عزل مستکفی نشان داد؛ ولی قضیه همین جا هم ختم نشد.

معزالدوله بر آن شد تا واقعیت حاکمیت آل بویه را در خلافتی دیگر از نوع خلافت علوی بنمایاند و نشان مشروعیت حکومت خود را از آنان دریافت کند. ابن اثیر را اعتقاد بر آن است که معزالدوله در پی خطبه خوانی به نام المعز لدین الله علوی (احتمالاً زیدی) و یا علوی دیگری بود.^(۳) لیکن همدانی را نظر بر آن است که معزالدوله بر آن بود تا ابوالحسن محمد بن یحیی زیدی را به خلافت بنشانند.^(۴) این ماجرا در «الجماهر» بیرونی به سیاقی دیگر جلوه یافته است. بیرونی از علوی مزبور نامی نمی‌برد ولی توضیح و تشریح بیشتری دارد.^(۵) نکته اساسی این جا است که معزالدوله می‌خواست خلافت عباسی را پس بزند و خلافت علوی (خصوصاً از نوع زیدی آن) را به جایش بنشانند. این همت و اقدام او برای همناختی و یگانگی با

اعتقادات خود و دیگر دیلمیان صورت می‌گرفت. ولی همین اقدام در عمل حاوی مشکلات و مصلحت‌اندیشی‌هایی بود. ابن‌اثیر می‌نویسد که همه یاران معزالدوله، در بادی امر، با او هم‌صدا شدند جز یکی (که از او اسم نمی‌برد) و همو واقعیت‌های موجود را جلو چشم معزالدوله مجسم ساخت. به تعبیر وی، این کار معزالدوله هیچ نوع قرابتی با واقعیت نداشت، چون در صورت ابقای خلافت عباسی، او و یارانش با خلیفه‌ای محشور و قرین می‌شدند که هیچ نوع اعتقادی بر او نداشتند و در صورت نیاز می‌توانستند او را به راحتی از صحنه خارج کنند و دیگری را وارد میدان سازند. ولی اگر یکی از علویان را خلیفه می‌کرد، خود وی و یارانش با اعتقادی که بر او داشتند در موقع مقتضی از اقدام علیه او ناتوان بودند و حال آن‌که علوی مزبور می‌توانست از پیروان معتقد خود برای از صحنه راندن معزالدوله بهره بگیرد.^(۶)

این چنین شد که معزالدوله از تصمیم خود عدول و خلافت عباسی را ابقا کرد. ولی واقعیت‌های ملموس دیگر نیز در عدول احمد معزالدوله از تصمیم خود، دخالت داشت. خلافت عباسی سالیان دراز بود که سیطره نفوذ خود را بر سرزمین‌های مهم جهان اسلام گسترده بود و عامه مردم به تبلیغات آن‌ها عادت کرده و به آن‌ها دل بسته بودند و چون اطاعت از خدا و رسول خدا از آن‌ها اطاعت می‌کردند. تجارب علویان در حصول خلافت و قدرت، جز با سرکوبی و قتل با چیز دیگری قرین نبود و تبلیغات عباسیان آن‌ها را افرادی عاصی و طاغی جلوه‌گر ساخته بود. لذا اگر معزالدوله خلافت عباسی را برمی‌انداخت و خلافت علوی (از نوع زیدی) را به جای آن می‌نشاند، اقوام سرزمین‌های اسلامی که اکثر آن‌ها جزء اهل سنت بودند، یکباره بدان گردن نمی‌نهادند و مشکلات و منازعات عدیده‌ای برای آل بویه فراهم می‌کردند.^(۷)

از سوی دیگر، آل بویه هشدار اصلی را از فاطمیان دریافت کردند که در پی نفوذ سیطره خود در سرزمین‌های خلافت رو به افول عباسی بودند. سیاست‌های توسعه‌طلبانه فاطمیان، آل بویه تازه به قدرت رسیده را بر سر دو راهی انتخاب و

گزینش قرار داد. اگر آنان خلافتی از نوع علوی را بر سر کار می‌آوردند به هر حال این خلافت با خلافت فاطمی هم‌جهت و هم‌سو می‌شد و دست‌آنها را در اعمال نفوذ بیشتر در سرزمین‌های خلافت شرقی باز می‌گذاشت. در این صورت قدرت آل‌بویه به تدریج کم‌سوتر و ناتوان‌تر می‌شد و به صورت دست‌نشانندگان آن خلافت در می‌آمدند و این چیزی نبود که آنها در آغاز قدرت‌گیری‌شان آرزوی آن را داشته‌باشند. از این‌رو ابقای خلافت عباسی و ملعبه قرارداد آن در نهایت به نفع آل‌بویه بود.

بالآخره احمد معزالدوله پس از عزل مستکفی که با خواسته‌های او هم‌جهت نبود، مطیع‌الله را به خلافت گماشت و خود صاحب اختیار بغداد و کلاً خلافت عباسی گردید. از این زمان به بعد خلافت در واقع سرنگون شد و برای خلفا چیزی از فرمان نماند. برای خلیفه حتی یک وزیر هم باقی نماند جز یک منشی برای اداره املاک و حسابات او.^(۸) آل‌بویه به منظور رویارویی با آرمان‌های روبه‌توسعه و افکار سلطه‌جویانه خلفای فاطمی، دو راه در پیش گرفتند که هر دو منطبق با عقل و سیاست زمانه بود؛ اول قدرت قرامطه را که قرابت‌های عقیدتی با فاطمیان داشتند، مهار کرده و اقتدار آنها را در هم ریختند و سپس به سوی خود کشیدند تا در صورت لزوم از وجودشان برای جلوگیری از اعمال توسعه‌طلبانه فاطمیان بهره‌بگیرند.^(۹) چنان‌که عصیان‌گری قرامطه علیه المعز فاطمی ظاهراً بدون تأثیرپذیری از القائنات آل‌بویه نبوده‌است. دوم این که آل‌بویه در مقابل فاطمیان بهترین مأمّن را در دامن شیعیان امامیه یافتند که فعلاً آنها را در سیاست و حکومت هیچ‌کنش و ادعایی نبود. انگیزه و علت گرایش آل‌بویه را به شیعه امامیه می‌بایست در همین نکته جست. از این ایام به بعد شیعه امامیه در جامعه، بن و بدنه محکمی پیدا کرد و با درخشش بیشتری جلوه نمود و آل‌بویه هم برای اعتبار بخشیدن به شیعه امامیه از هیچ تلاشی مضایقه نکردند.

۲) جغرافیای مذهبی شیعه امامیه

خصیصه مهم سده چهارم هجری، از حیث جریان‌های مذهبی، رشد و گسترش تشیع و فرقه‌های متعدد آن بود. خوارزمی در یکی از نامه‌های خود که در آن از موقعیت و وضعیت شیعه سخن رانده، عراق را از خاستگاه‌های نخستین تشیع امامیه دانسته است.^(۱۰) کوفه از آغاز بنای خود، مأمن دوستان علی علیه السلام و شیعیان امامیه به شمار می‌رفت.^(۱۱) در سده چهارم، دامنه گسترش شیعه حتی به شهر بصره هم رسید، بصره در روزگاری که کوفه شیعه‌نشین بود، هواخواهان متعصب عثمان را داشت که کسی را یارای مقابله با باورهای آن‌ها نبود. اما شیعیان به تدریج در بصره هم رخنه کردند^(۱۲) و به سخن ناصر خسرو و در سده پنجم هجری «در بصره به نام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - سیزده مشهد» بود و در جامع بصره چوبی بود که «درازی آن سی ارش بود و غلیظی آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یک سر آن غلیظ تر بود و از چوب‌های هندوستان بود. گفتند که امیرالمؤمنین علیه السلام آن چوب برابر گرفته است و آن جا آورده است.»^(۱۳) و باز بنا به سخن ناصر خسرو و مقدسی، شهرهای عمان، هجر، قطیف و صعده در یمن، شیعه‌نشین بودند و در اهواز نیز نیمی از اهالی مذهب شیعه داشتند.^(۱۴) در جزیره ابن عمر هم مثنی شیعه زندگی می‌کردند.^(۱۵)

طبق کلام مقدسی، در سرزمین شام (سوریه)، اهل طبریه و نیمی از اهالی نابلس و قدس و بیشتر اهالی امان، شیعه بودند.^(۱۶) شهر طرابلس، شهر بزرگی بود با روستاهای متعدد و اهالی آن‌جا همه مذهب شیعه داشتند و در آن شهر مساجد زیبا ساخته بودند.^(۱۷) در سرزمین مصر هم مردم بالای قصبه فسطاط و مردم صندقا مذهب تشیع داشتند.^(۱۸) در مغرب هم بین الجزایر و تونس، تنها شهر نقطه کلاً شیعی مذهب بود و این شهر را کوفه کوچک می‌نامیدند.^(۱۹)

صاحب «نقض» بارها از کانون‌های شیعیان ایران سخن رانده است. به زعم و زبان او: «به مازنداران شافعیان زبون بودند و تیغ و قلم به دست شیعیان» قرار داشت.^(۲۰) به

«قم و کاشان و آبه همه فتاوی و حکومت بر مذهب صادق و باقر و قاضی، علوی یا شیعی بود، چنان که قاضی ابوابراهیم بابویی پنجاه سال به قم بر مذهب اهل بیت حکم راند و فتوا نوشت و اکنون بیست سال است که سیدزین الدین امیره شرفشاه است حاکم و مفتی.»^(۲۱) و رامین، قم، آوه، کاشان، ساری، ازم، سبزوار، ری در مصلحگاه همه شیعه نشین بودند.

قم و شیعه آن ناشی از آن بود که یاران عبدالرحمان بن اشعث در سده اول هجری این شهر را گرفتند. از آن روزگار به بعد رؤسای قم همه از اهالی کوفه بودند^(۲۲)، لذا شیعه در این شهر ریشه گرفت^(۲۳) و پایبندی اهالی شهر به اصول اعتقادی شان ضرب المثل شد. شهر قم به اعتقاد دمشقی در سال ۳۳هـ به روزگار حجاج بنا یافت و هارون الرشید آن را آبادان ساخت و بیست و دو روستا برای آن قرار داد.^(۲۴) به گفته ابوالفدا، عبدالله بن سعدان یکی از بانیان شهر قم بود، وی پسری داشت به نام موسی که از کوفه به قم نقل کرد و همو بود که تشیع را در آن دیار آشکار ساخت.^(۲۵) به سال ۲۰۱هـ فاطمه معصومه خواهر امام رضا علیه السلام در قم مدفون شد و این شهر پس از مشهد مقدس، یکی از محبوب ترین اماکن مقدسه ایرانیان گردید. به دستور عضدالدوله، مزار با شکوهی در آن بنا کردند. شهر قم را مدرسه های متعددی چون مدرسه سعد صلب، مدرسه اثیرالملک، مدرسه عزالدین مرتضی، مدرسه سید امام زین الدین امیره شرفشاه، مدرسه ظهیر عبدالعزیز، مدرسه استاد ابوالحسن کمیج و غیره بود^(۲۶) که در همه آنها اصول فقه جعفری تدریس می شد.

اهالی کاشان به شیعی گری شهرت داشتند و همه امامی بودند.^(۲۷) شهری بود نامور و کهن ساز. پیرامون آن کشتزارهای آباد و کاریزهای فراوان بود. افراد با فرهنگی از این شهر برخاسته بودند^(۲۸) و در آن از جهال و بطل خبری نبود. کاشان را نیز مساجد و مدارس متعددی چون صفویه، مجدیه، شرفیه، عزیزیه، بازینت و آلات و عدت و اوقاف و مدرس بود.^(۲۹) و در کاشان بود که اهالی بنا به اعتقاد، هر صبحگاه اسبی پراق کرده و از برای امام مهدی می کشیدند که در صورت ظهور بی مرکب نماند.^(۳۰)

آبه (آوه) اگر چه شهرکی بود در کنار ری، ولی همه اهالی آن شیعه امامی بودند.^(۳۱) سنت علوی و ترتیب عید غدیر و قدر و برگزاری مراسم عاشورا در آن معمول بود. مدرسه عزالملکی و عربشاهی از مدارس معتبر آن بودند با مدرسان زبده‌ای چون سیدابو عبدالله و سید ابو الفتح حسینی.^(۳۲) به گفته یاقوت، مردم آبه (آوه) مذهب شیعه داشتند و در مواقع مختلف جنگ‌های متعددی میان مردم آبه و ساوه بر سر مذهب روی داده بود.^(۳۳)

ورامین نیز گرچه در سده چهارم هجری روستایی از روستاهای شهر ری به شمار می‌رفت، ولی به منزلت از شهرها باز نمی‌ماند. مدرسه رضویه و فتحیه آن با اوقاف متعدد و مدرّسان عالم اشتهار داشت. در ورامین هر ماه رمضان سفره عام می‌نهادند و مردم را اطعام می‌کردند. سنیان و شیعیان آن علی السویه و بی‌تعصب و تمیز دارای ادراکات و رسوم بودند. خیرات و احسانی که در ورامین ظاهر بود همه از برکات رضی‌الدین ابوسعید و پسران او بنیاد گرفته بود.^(۳۴) اهل ورامین به تعبیر حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری همه «شیعه‌اثنی عشری بودند».^(۳۵)

ساری شهری بود آبادان و با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار؛ و محصولات آن را به همه جهان صادر می‌کردند.^(۳۶) این شهر همیشه دارالملک و سریرگاه ملوک مازندران بوده است. اهالی ساری وجوب معرفت خدای را حواله به عقل و نظر می‌کردند. اَرَم نیز از مضافات ساری بود و همه اهالی آن شیعه امامی.^(۳۷) قصبه رقه در دوازده فرسخی طیس قرار داشت و به سخن ناصر خسرو «آب‌های روان داشت و زرع و باغ و درخت و بارو و مسجد آدینه و دینه‌ها و مزارع تمام»^(۳۸) و به سخن مقدسی «مردم رقه همه شیعی بودند».^(۳۹)

اما سبزوار نیز که شهر عمده ناحیه بیهق بود، از صدر اسلام مسکن علویان و سادات و شیعیان به شمار می‌رفت. شهرکی بود خرد با بازارهای فراخ و خوب. حاصل آن غله و میوه و انگور و نزدیک به چهل پاره دیه داشت^(۴۰) و به کلام مستوفی «مردم سبزوار همه اثنی عشری» بودند.^(۴۱) سبزوار مزین به مدارس نیکو و مساجد

نورانی و درس و مناظره و مجلس بود.^(۴۲) و گرگان یا جرجان شهری بود با ناحیت بزرگ و وسیع و سوادى خرم و کشت و ورز بسیار و نعمت فراخ با مردمانی پاک جامه و با مروت و میهمان‌دار،^(۴۳) و «اهل آن جا هم شیعه» بودند^(۴۴) و اصلاً شیعیان از قدیم الایام در گرگان و طبرستان آوازه‌ای داشته‌اند.^(۴۵) تفرش یا طبرس نیز از شهرهای شیعی نشین ایران به شمار می‌رفت.^(۴۶) قهستان یا کوهستان در زمره سرزمین خراسان بود و قصبه آن را قاین می‌گفتند. اکثر اهالی آن شیعه بودند.^(۴۷)

شهر ری ام‌البلاد ایران بود و هیچ‌گاه از وجود شیعیان امامیه خالی نبود و شیعه در آن جا منزلتی تمام داشت.^(۴۸) شهر ری بود که به گفته مقدسی، وعده امارت آن «عمرین سعد را بد بخت کرد و به کشتن حسین بن علی واداشت و آتش دوزخ را برگزید»^(۴۹) از منظر مقدسی شهر ری یکی از مادر شهرهای افتخار آمیز اسلام بود که پیروان بزرگوار و قاریان و پیشوایان و زاهدان و جنگجویان و الایمان از آن برخاسته بودند. کتابخانه‌های پرآوازه داشت.^(۵۰) اهالی اکثر ولایات شهر ری شیعه اثنی‌عشری بودند، به جز روستای قوه و چند موضع دیگر که مذهب حنفی داشتند.^(۵۱) درب زامهران و درب مصلحگاه در شهر ری یک سره شیعه‌نشین بودند.

طبیعی است که اهالی نوقان که از مضافات شهر طوس بود، شیعی امامی باشند چون مرقد مبارک علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن جا بود و مردمان آن جا به زیارت می‌رفتند.^(۵۲) در سده چهارم دژی برای آن ساخته شده بود که خانه‌ها و بازارها داشت. عمیدالدوله فائق نیز مسجدی بدان ساخت که در همه خراسان همتایی نداشت.^(۵۳) چنان که گذشت اکثر اهالی سرزمین شمال ایران (مازندران، گیلان و دیلمستان) شیعی مذهب بودند. شیعه اثنی‌عشری خاصه از سده چهارم به بعد در این سرزمین به تدریج رخنه کرد و جای زیدیه را گرفت.

در سرزمین فارس هم، به خصوص در کرانه‌های دریا، شیعیان بسیار بودند.^(۵۴) اهل کرج ابودلف در نزدیکی اراک امروزی هم یک‌سره مذهب شیعه داشتند. از این‌ها گذشته در بسیاری از شهرهای معتبر ایران، محله‌های خاص شیعیان بوده‌است؛ مثلاً

در قزوین محله‌ای بود که شیعیان در آن سکنا داشتند.^(۵۵) در نیشابور هم جمعی از شیعیان امامی زیست می‌کردند. چنان‌که بین کرامیان و شیعیان این شهر کار به جنگ هم کشیده بود.^(۵۶) اصلاً در نیشابور شیعه جاذبه خاصی داشته است. در شهرهای اصفهان، ساوه و همدان هم تعداد شیعیان و علویان معتنابه بود و در واقع آن مایه بودند که مراسم خاص شیعیان را در ایام ویژه آزادانه به جای آورند و کسی را یارای مقابله با آن‌ها نباشد. در شهر همدان خانواده‌ای شیعی معروفیتی داشتند.

به گفته عبدالجلیل قزوینی رازی «در ولایت حلب و حرّان و کوفه و کرج و بغداد و مشاهد ائمه و مشهد رضا و قم و قاشان و آوه و سبزوار و گرگان و استرآباد و دهستان و جرباذقان و همه بلاد مازندران و بعضی از دیار طبرستان و ری و نواحی بسیار از وی و بعضی از قزوین و نواحی و بعضی از خرقان، همه شیعی اصولی و امامتی» بودند؛^(۵۷) و بدان‌ها نیشابور را نیز می‌بایست افزود. وی معتقد است که به ولایت سیستان بوی شیعه نرسیده بود و «همه مجبّران و مشبّهان» بودند.^(۵۸)

نجف اشرف به عنوان یکی از برجسته‌ترین کانون‌های شیعی در ایام آل‌بویه بنیان گرفت و به تدریج جانشین کوفه شد. عمارت این شهر منسوب به عضدالدوله دیلمی بود. او این شهر را در کنار مرقد امام علی علیه السلام برپا کرد و آن را آبادان ساخت. نجف رفته رفته یک ولایت کاملاً شیعه‌نشین شد. پس از آن در سال ۴۹۵ هـ شهر حلّه (توسط امیر سیف‌الدوله صدقه‌بن منصور بن مزید) بنا گذاشته شد و در زمان آمدن مغولان به ایران یکی از مراکز مهم شیعیان اثنی‌عشریه برشمرده می‌شد.^(۵۹) بسیاری از علمای امامیه از حلّه بودند. شهر کربلا هم مشهورتر از آن است که به ذکر در آید. این‌جا نیز مجمع شیعیان امامیه بود. آل‌بویه را در شکل‌گیری این شهر و بنای مرقد امام حسین علیه السلام نقش مهمی بوده است. در زمان حکومت سیف‌الدوله حمدانی که شیعه امامی بود، دو شهر دمشق و حلب خالی از شیعیان امامی نبوده است؛ خصوصاً که اهل حلب بیشتر شیعه بوده‌اند و اواخر خلافت عباسی به مذهب امامیه اقتدا می‌کردند. در شهر حمص نیز شیعیانی از امامیه دیده می‌شدند که در شیعی‌گیری خود غلو می‌کردند.^(۶۰) در موصل

هم محله‌ای وجود داشت که خاص شیعیان امامیه بود و گاه بین شیعیان این محله و سنیان محلات دیگر بر سر مسائل مذهبی اختلاف بالایی گرفته است.

در قلب دارالسلام یعنی بغداد نیز فعالیت شیعیان امامی جریان داشت و اوضاع نوع دیگر بود. در بغداد از همه مذاهب پیروانی وجود داشتند ولی دو مذهب تواناتر و قوی‌تر از سایرین بود: حنابله و شیعیان. محله کرخ بغداد، کانون اصلی تجمع شیعیان بود^(۶۱) و پس از سده چهارم هجری در محله باب الطاق هم در این سوی پول بزرگ گرد آمدند. در محله غرب دجله هم، به ویژه باب البصره، سادات عباسی (هاشمیان) مجتمع بودند و خصومت شدیدی با شیعیان داشتند و همه آن‌ها در زمره حنابله بودند. برائا هم محله‌ای در مقابل محله کرخ و در جنوب باب المحول بود.^(۶۲) برائا مسجدی داشت به همین نام که از آن شیعیان بود و در آن جا نماز می‌گزارند. محله کرخ مرکز داد و ستد و بازرگانی بود. تا ایام آل بویه شورش‌هایی که در محله کرخ رخ می‌داد، چندان ماهیت شیعی نداشت و بیشتر متأثر از عوامل سیاسی و اقتصادی زمانه بود. به اشاره این جوزی علاوه بر محله کرخ، محله‌های کوچک دیگری در بغداد از آن شیعیان بود؛ محله‌هایی چون نهرالطابق در همان منطقه و سوق السلاح، باب الطاق، سوق یحیی و الفرضه (مشهور به بندر) در شرق بغداد جایگاه اجتماع شیعیان به شمار می‌رفت.^(۶۳)

شیعیان در سال ۳۱۳ هـ برای نخستین بار در مسجد برائا گرد آمدند. خبر به خلیفه بردند که گروهی برای طعن و لعن صحابه در مسجد برائا مجتمع شده‌اند. دستور تفتیش داد. مأموران چندین تن از نمازگزاران را دستگیر و استنطاق کردند. از آن‌ها مهرهایی از گل سفید منقوش به نام امام به دست آمد. خلیفه دستور تخریب مسجد را صادر کرد و مسجد برائا با خاک یکسان شد و ضمیمه قبرستان مجاور گردید.^(۶۴) در سال ۳۱۲ هـ علی بن یلیق، امیرالامرای بغداد، فرمانی صادر کرد تا معاویه و یزید را علناً در منابر لعن و طعن کنند، همین اقدام موجب شورش و آشوب عوام گردید.^(۶۵) بَجْکَم، امیرالامرای بغداد، در سال ۳۲۸ هـ مسجد برائا را بزرگ‌تر از سابق، از نو

ساخت. بازسازی این مسجد برای سنیان بود، ولی وقایع بعدی، اداره آنرا در اختیار شیعیان قرار داد.^(۶۶) در سال ۳۴۴ هـ معزالدوله بویهی وارد بغداد گردید و وقایع دگرگونه شد.

حویزه نیز از شیعه امامیه خالی نبوده است. در آن جا طایفه بنی اسد توطن داشتند و دیلمیان را نیز گاهی مقام در آن جا بود و این هر دو طایفه، شیعه امامیه و از مخلصان سادات و علویه بودند. بعدها حویزه مأمّن و مسکن آل مشعشع شد که از خاندان‌های شیعی افراطی بر شمرده می شدند.^(۶۷)

۳) آل بویه و سازمان بندی اجتماعی امامیه

الف - منصب نقابت

از مطالب گذشته راجع به کم و کیف شیعیان در سرزمین‌های اسلامی دریافتیم که شیعه امامیه در آستانه تشکل عقیدتی خود (خاصه پس از غیبت کبرا) آن مایه نیروی انسانی را داشته که بتواند در قدرت‌های سیاسی آینده نقشی کار آمد و قاطع داشته باشد. سامان یابی اجتماعی و سیاسی امامیه از همین روزگار شروع شد و اقدامات آل بویه هم که ظاهراً، با تشویق و ترغیب شیعیان امامیه بوده، این سامان یابی را تسریع کرده است. بویهیان برای ایجاد تعادل مذهبی در جامعه با امعان نظر به ایمان و عقیده شیعی خود، به علویان و شیعه امامیه توجهی خاص مبذول داشتند و توان بیشتری بدان‌ها بخشیدند. عملکرد آن‌ها اگر هم سیاسی به حساب آید، به هر حال اقدامی بوده که در سازمان بندی اجتماعی تشیع، بسیار اثر داشته است. بویهیان پس از ابقای خلافت عباسی، نیازمند عناصری بودند که تعادل و موازنه را در جامعه، به نفع آن‌ها، نگه دارند. آن‌ها این عنصر تعادل را در وجود علویان (و یا طالبیان) و شیعیان یافتند که از مدت‌ها پیش موقعیت خود را در هیئت جبهه مخالف خلافت عباسی تثبیت کرده بودند. بویهیان به طالبیان عنایت بیشتری نشان دادند.

معزالدوله پس از تسخیر بغداد و فرود آمدن در قصر خلیفه دستور داد ده هزار

در هم نزد نقیب آل ابی طالب ببرند تا در میان علویان تقسیم کند.^(۶۸) منصب نقابت از جمله مناصبی بود که بویه‌یان می توانستند با آن در مقابل خلافت عباسی مشق سیاسی - عقیدتی کنند.^(۶۹) از آن روزگاری که عباسیان بر سر کار آمده بودند، گاه در کار علویان دخالت کرده و نقبای آن‌ها را از میان خودشان انتخاب می کردند و این البته با خواست و سلیقه علویان هم جهت و همگون نبود.^(۷۰) منصب نقابت موروثی بود. با روی کار آمدن بویه‌یان، معزالدوله تصمیم گرفت که علویان را از قلمرو قدرت قضایی نقیب عباسی خارج سازد. معزالدوله حقوق و امتیازات ویژه‌ای برای نقبا در نظر گرفت و دیوان خاصی برای آن‌ها تعیین کرد. نخستین سرپرست این دیوان حقوقی ابوالحسین احمد بن علی کوکبی از اعقاب امام زین العابدین علیه السلام بود.^(۷۱) از این زمان به بعد، آل بویه، نقیب علویان را از میان سادات و علویان صاحب نفوذ اختیار و انتخاب می کردند. نقیب علویان سخت مورد حرمت شیعیان قرار داشت. چنان‌که ابو عبدالله محمد ملقب به ابن داعی چنین احترامی را صاحب بود و شیعیان برای انتخاب وی به سمت نقابت، معزالدوله را تحت فشار قرار دادند. ابن داعی به شرط آن‌که از سوی خلیفه عباسی خلعتی دریافت نکند و به رسم معهود در مقابل خلیفه حاضر نشود و جامه سیاه بر تن نکند، منصب نقابت را پذیرفت (۳۴۸هـ). از این نکته پیداست که نقیب رادستی در کارهای سیاسی بوده است.

دایره نفوذ و قدرت نقیب فروتر از خلیفه نبود. معزالدوله عرصه را برای فعالیت نقیب باز گذاشت و به طرزی یگانه محترم‌ش شمرد تا آن‌جا که او را لایق و شایسته خلافت دانست. این‌که معزالدوله از سر صداقت این کار را انجام می داده و یا از سر سیاست، جای تردید وجود دارد. به هر حال جلب قلوب علویان و سادات و شیعیان از جمله عوامل تعیین کننده در این اعمال بوده است. بهاء الدوله در سال ۳۹۴هـ ابواحمد موسوی (پدر شریف مرتضی و شریف رضی) را به نقابت علویان عراق برگزید و او را ملقب به ذوالمنقب ساخت.^(۷۲) ابواحمد موسوی پیش تر هم این منصب را عهده دار بود. بهاء الدوله در سال ۳۹۶هـ بار دیگر نقابت علویان عراق را به

شریف رضی واگذار کرد و به او لقب ذوالحسین و به برادرش شریف مرتضی نیز لقب ذوالمجدین اعطا نمود.^(۷۳) در شهرهای دیگر هم که تعداد علویان زیاد بود و امکان جعل نسب آنها می‌رفت، نقیبی برایشان انتخاب می‌شد. چنان‌که عضدالدوله بارها این کار را انجام داد و در واسط و کوفه و بصره و اهواز نقبایی تعیین کرد. در «رسائل» صابی متن فرمان نقابت ابواحمد موسوی موجود است. در فرمان مزبور به ابواحمد توصیه شده که جانب علویان را نگاه دارد و با کهتران مهربان باشد. در کیفر علویان خطا کار، صبر و حوصله پیش گیرد. به آنها دشنام ندهد و نام والدینشان را به میان نکشد. نام‌های آنها را در دفاتر خاصی ثبت نماید و مأموران هم این کار را انجام دهند تا اشتباه در نسب آنها راه نیابد. اگر کسی خود را علوی نامید و شهادت شهود آنها را ثابت نکرد، در عقوبت و کیفر رسانی او لحظه‌ای درنگ ننماید. در ازدواج علویان نیز نهایت دقت را به کار بندد. اگر کسی از یک علوی شکایت و شکوه کرد در احقاق حق طرفین، هیچ امتیازی به علوی مذکور قائل نشود.^(۷۴)

ب- ترویج و توسعه آداب و مراسم شیعی

اقدامات بویهیان در حمایت و هواداری از علویان و شیعیان به همین جا ختم نشد، بلکه دامنه بیشتری گرفت و به بسیاری از آیین‌های شیعی که سالیان دراز بین آنها رواج داشت، صورت رسمی بخشید. معزالدوله در ماه محرم سال ۳۵۲ در شهر بغداد به مردم دستور داد تا دکان‌ها و اماکن کسب و حرفه را تعطیل کنند. جامه سیاه به علامت عزای بپوشند و در سوک حسین علی عَلَيْهِ السَّلَام بگردند و بگریند.^(۷۵) شیعیان که در پی فرصتی برای تثبیت هویت مذهبی خود در جامعه بودند، در این روز سنگ تمام گذاشتند. در بازارها خیمه‌ها بر پا کردند؛ از نوشیدن آب امتناع نمودند. زنان را نیز در این مراسم حزن و اندوه، سهمی بود؛ چون موی پریشان و روی سیاه کرده و جامعه چاک زده در شهر راه افتادند و بر سر و سینه‌زنان، مویه و ندبه آغاز کردند.^(۷۶) سنیان را یارای مقابله با آنها نبود چون همه این کارها زیر چتر حمایت معزالدوله انجام می‌گرفت و تعداد شیعیان نیز فزون‌تر از آنان بود.^(۷۷)

از این زمان به بعد، مراسم عاشورا مفصلاً برگزار شد و اگر روز عاشورا با عید نوروز و یا مهرگان تقارن می‌یافت، روز عید را یک روز به تأخیر می‌انداختند، چنان‌که در سال ۳۹۸ هـ.مراسم عید به تأخیر افتاد.^(۷۸) نکته قابل توجه این‌که بویهیان ظاهراً در رسمیت بخشیدن به مراسم روز عاشورا، پیشقدم تر از فاطمیان بودند، چون یازده سال بعد از این واقعه بود که شیعیان مصری در سوک شهادت امام حسین علیه السلام به عزا نشستند (۳۶۳ هـ).

معزالدوله به برپایی مراسم عاشورا بسنده نکرد. باز در همان سال (۳۵۲ هـ) شب پنجشنبه هیجدهم ذیحجه دستور داد که عید غدیر خم جشن گرفته شود و شهر بغداد چراغان و آذین بندی گردد. نوبت چیان طبل و شیپور بزنند. در بازارها و در محل شرط آتش بر پا دارند و آتش بازی کنند و بامدادان شتری قربانی و نماز عید برگزار نمایند.^(۷۹)

مراسم عید غدیر خم از این ایام به بعد، سالانه، با شکوه تمام برگزار شد و شیعیان اظهار سرور و شادمانی می‌کردند و صبحگاهان شتری نحر کرده و نمازی به جای می‌آوردند. ده سال بعد هم یک چنین مراسمی را شیعیان مصر بر پا کردند و عید غدیر را جشن گرفتند (۳۶۲ هـ).

ج - مناقشات مذهبی

احمد معزالدوله پیش از این‌که برای اعتلای موقعیت شیعیان در جامعه دست به اقداماتی بزند در سال ۳۵۱ هـ حرکتی تند علیه سنیان راه انداخت. او در این سال دستور داد تا بر دیوارهای مساجد بغداد «سب صحابه» کردند و زمینه را برای اقدامات بعدی او هموار ساختند.^(۸۰) این اقدامات خالی از هنگامه جویی‌ها و برخوردها نبود و عرصه مبارزه و مناقشه بین اهل سنت را گسترده ساخت. اهل سنت به تقابل برخاستند و نخستین جلوه این تقابل در سال ۳۵۳ هـ چهره نمود و بین شیعه و سنی برخوردی به وقوع پیوست. در سال ۳۶۳ هـ نیز فتنه‌ای بزرگ بین مذهب فریقین برخاست. اهل تسنن در محله سوق الطعام بغداد زنی را سوار شتر کردند که عایشه است، یکی را

طلحه نامیدند و دیگری را زبیر ، هنگامه‌ای آفریدند که مثلاً با اصحاب علی علیه السلام در جنگند و شبیه جنگ جمل را بازنمایی کردند.^(۸۱)

دو سال پیش از این واقعه یعنی در سال ۳۶۱ هجری قمری در بغداد به وقوع پیوسته بود. محله کرخ که شیعه‌نشین و پایگاه تجارت بود، دستخوش آتش گشت و اختلاف بین ابی‌احمد موسوی (نقیب) و ابی‌الفضل شیرازی (وزیر خلیفه) بالا گرفت.^(۸۲) چنان‌که در سال ۳۶۲ هجری قمری نیز این محله به آتش کشیده شد و علت آن هم عصبیت بین دو مذهب بود. انسان‌های زیادی جان باختند و دکان‌های بی‌شمار و اموال زیادی تباہ گشت و به غارت رفت. اختلافات مذهبی هم چنان ادامه یافت و سالانه تعدادی از طرفین را قربانی گرفت. در این میان حکام و فرمانروایان نیز آتش اختلاف را تیزتر می‌کردند تا خود به راحت حکومت برانند.

هنگامی که عضدالدوله وارد بغداد گردید برای جلوگیری از مناقشات مذهبی اعلانیه‌ای صادر کرد بدین مضمون که ازین پس احدی اجازه ندارد در مساجد و خیابان‌ها و یا در هر مکان عمومی دیگر موعظه کرده و خطبه بخواند. هیچ‌کس اجازه ندارد با توسل به نام صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند طلب بخشایش کند. هر کس که رحمت الهی را طلب می‌کند تنها می‌تواند قرآن بخواند. هر کس این فرمان را نقض کند مجازات اعدام در انتظار اوست. ظاهراً دستگیری نقیب ابی‌احمد موسوی نیز در همین جهت بوده‌است که به فارس اعزام شد.^(۸۳)

عضدالدوله از جمله سلاطینی بود که در فرونشاندن آتش اختلاف مذهبی مجدانه عمل کرد. شهر بغداد را آبادان ساخت. مساجد و بازارها را ترمیم کرد. صلوات و هدایایی به خاندان‌های شریف و اصیل زادگان و ضعفای مجاور مکه و مدینه و مجاورین و خانواده‌های شریف مشاهد متبرکه که امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام بخشید و آرامش و امنیتی به مردم در جلوگیری از آشوب و فتنه انگیزی تدارک دید (۳۶۹ هجری قمری).^(۸۴) اقدامات عضدالدوله برای پیشگیری از مناقشات مذهبی، البته موقت بود چون پس از مرگ او، بار دیگر آتش اختلافات شعله‌ور شد، به خصوص پس از

استیلای محمود غزنوی بر خراسان و اظهار اطاعت وی از خلیفه (۳۸۹هـ) سنیان جانی گرفتند و دو رسم جدید را به سیاق مراسم روز عاشورا و عید غدیر باب کردند. آن‌ها هشت روز پس از عاشورا، برای مصعب بن زبیر مراسم سوگواری برپا کردند و هشت روز پس از عید غدیر هم به مناسبت روز غار که خود یوم الغارش خواندند، جشنی برپا داشتند و دلیل برپایی آن را ورود پیامبر ﷺ با ابوبکر به غار حرا دانستند. این جشن در روز اول ذیحجه ۳۸۹ برپا شد.^(۸۵) از این ایام به بعد، خلیفه القادر نیز با هواداری از اهل سنت بر تشنج و تنش فضای موجود مذهبی افزود. القادر با همکاری و همدستی محمود غزنوی به سرکوبی شیعیان پرداخت. او در سال ۴۲۰هـ اعلام داشت کسانی که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را نفی کنند و معتقد باشند که قرآن قدیم نبوده، بلکه حادث است، شایسته تکفیر خواهند شد.^(۸۶)

از این زمان به بعد سنیان در سرکوبی شیعیان حالت تهاجمی یافتند. آن‌ها در واسط و بغداد در ایام ماه محرم به خانه‌های شیعیان هجوم برده و آن‌ها را به آتش کشیدند. تقریباً همه ساله در ایام ماه محرم و عید غدیر، شورش‌ها و درگیری‌هایی بین شیعیان و سنیان رخ می‌داد و تلفاتی از طرفین می‌گرفت. در سال ۴۲۲هـ فتنه عظیمی بین آن‌ها برخاست که به دنبال آن محله کرخ بغداد طعمه آتش شد و خانه‌های آن به غارت رفت و تشویش و وحشت بر سرتاسر بغداد مستولی گشت. چند سال بعد هم عیاران و باطل پیشگان وارد معرکه شدند و اختلافات فریقین ابعاد تازه‌ای یافت.^(۸۷) تاجایی که بغداد به مدت نزدیک به چهل سال مدام دستخوش جنگ‌های فرقه‌ای و مناقشات مذهبی بود. در این ایام افرادی از حکمرانان و خاصه امیرالامراها و یا صاحبان شرطه، گاه برای جلوگیری از این برخوردها، فرامین شداد و غلاظ صادر می‌کردند ولی در عمل، چندان توفیقی نمی‌یافتند. در یکی از این تهاجمات بود که خانه ابوجعفر طوسی (شیخ طوسی) در محله کرخ بغداد دستخوش غارت گردید (۴۴۹هـ) و تمامی کتاب‌ها و دفاتر و منبری که هنگام تدریس و وعظ و خطابه بالای آن می‌رفت چپاول و طعمه آتش شد.^(۸۸)

گفتنی است که با روی کار آمدن محمود غزنوی عرصه بر شیعیان امامیه تنگ تر شد. در عهد او علمای شیعه را قتل و صلب کردند؛ منبرها بشکستند و آن‌ها را از مجالس و عظ و خطابه باز داشتند. دستارها در گردن آن‌ها و شیعیان کردند که «اینان دست‌ها در نماز فرو گذاشته‌اند و بر مرده پنج تکبیر کرده‌اند و پس از سه طلاق تجدید نکاح کرده‌اند.»^(۸۹) و آن‌چه لشکر غزنین با شیعیان ری کردند، بعدها غزان با مسلمانان نکردند. این کارها را محمود غزنوی برای هیبت و تقریر ملک خود انجام داد ولی چون رفت، علمای شیعه بار دیگر بر سر قرار و قاعده خود رفتند و به تقویت امامیه پرداختند.^(۹۰)

د- مناقب خوانی

شیعیان امامیه در پرورش خاص مذهب خود می‌کوشیدند. این تلاش، گاه، جلوه‌های اجتماعی ویژه‌ای پیدا می‌کرد که مناقب خوانی از آن جمله بود. فضای باز مذهبی که با روی کار آمدن آل بویه در سرزمین‌های اسلامی و به ویژه در بغداد به وجود آمد، فعالیت شیعیان را شدت بخشید. یکی از مهم‌ترین وسایل تبلیغی و دعوت آنان، مناقب خوانی بود. شماری از شیعیان در کوچه و بازار راه می‌افتادند و با صدای خوش و بلند، ابیاتی در منقبت و مدح اهل بیت و ائمه علیهم‌السلام می‌خواندند. این افراد را مناقب خوان می‌گفتند. این کار می‌توانست مردم و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را به سوی شیعیان متمایل سازد. شیعیان با این کنش می‌خواستند در جامعه آن روزگار که اکثریت از آن اهل سنت بود، مذهب و اعتقادات خود را به اثبات برسانند و افرادی را به سوی خود جذب و جلب نمایند.^(۹۱)

تأثیر مناقب خوانی بر اثر گذشت زمان در ذهن فرهنگ جامعه آن زمان عمیق تر شد و جلوه‌ای از اشتیاق شیعیان نسبت به مذهب خویش و دوستداری اهل بیت علیهم‌السلام گردید. ابن جوزی بارها صحبت از مناقب خوانانی کرده که در بغداد، خاصه در محله کرخ، فعالیت داشته‌اند.^(۹۲) مناقب خوانان همواره در معرض ضرب و شتم بودند. مخصوصاً که بعضی از آن‌ها در مجالس و بازارهای اهل سنت به مناقب خوانی

می پرداختند و خطر را به جان می خریدند و طبیعی است که دچار رنج و تعب نیز می شدند؛ مثلاً بوطالب مناقبی از جمله مناقب خوانان معروفی بود که سلقم دختر ملکشاه (که زوجه اصفهید علی در ساری بود) دستور داد زبان او را بربندند.^(۹۳) ولی این کار نیز او را از مناقب خوانی باز نداشت و تا آخر عمر در شهرهای ایران به مناقب خوانی پرداخت.^(۹۴) یکی دیگر بوالعمید مناقبی بود که از ری به ساری گریخت و در آن جا از سوی شیعیان اعزاز و اکرام دید.^(۹۵)

اهل سنت نیز در مقابل مناقب خوانی شیعیان به تقابل پرداختند. در واقع مناقب خوانی شیعیان راه را برای پیدایی شیوه‌ای دیگر از آن نوع در بین سنیان گشود. افرادی از آن‌ها در کوچه و بازار راه افتادند و در فضیلت صحابه اشعاری خواندند؛ این‌ها را فضایی و یا فضایل خوانان می‌گفتند.

گروهی دیگر از شیعیان نیز خود را به دیوانگی می‌زدند. لباس‌های مندرس به تن می‌کردند و ریش می‌تراشیدند و در کوچه و بازار هر چه در مناقب و مثالب اهل بیت و ائمه علیهم‌السلام می‌دانستند، می‌گفتند. اهل سنت، به حساب دیوانگی آن‌ها، کمتر متعرضشان می‌شدند.^(۹۶) گفتنی است شکل‌گیری پرده‌خوانی که تا این اواخر در جامعه رایج بوده، ظاهراً ریشه در سنت مناقب خوانی داشته است.

این نوع فعالیت‌ها گاه با جلوه دیگری در جامعه بروز می‌کرد و اغلب به دو دستگی‌ها و ناهماهنگی‌های اجتماعی می‌انجامید، دو گروه فضلی و مرعوشی از آن جمله بودند. فضل و مرعوش هر دو از پیک‌های سریع‌القدم دیوان برید (پُست) محسوب می‌شدند. فضل اهل سنت بود و مرعوش اهل شیعه؛ و هر دو طرفدارانی در جامعه داشتند. همین مسئله به تدریج رنگ مذهبی به خود گرفت و ماده شیوع اختلافات مذهبی گردید. تا آن جا که به کلام مقدسی، فضلی‌ها و مرعوشی‌ها در اهواز دو فرقه مذهبی متخاصم به شمار می‌آمدند و مدام در زد و خورد با یکدیگر بودند.^(۹۷)

هـ- توسعه مشاهد متبرکه

موج تحولاتی که با نفوذ و قدرت آل بویه در مذهب تشیع برخاسته بود، طیف وسیع تری یافت و شامل مشاهد متبرکه ائمه علیهم السلام شیعه نیز شد. بویهیان علاوه بر این که این مشاهد را تحت نظارت و حمایت خود قرار دادند، زیارت آن‌ها را نیز تشویق کردند. به دستور عضدالدوله، آرامگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام توسعه یافت و نجف اشرف بافت تازه‌ای پیدا کرد و شیعیان نیز در توسعه آن کوشیدند و تحفه‌ها و هدایای زیادی از جوانب، حتی از مصر، بدان جا سرازیر شد و نجف اشرف آبادان گشت.^(۹۸) عضدالدوله را عادت بر این بود که به زیارت مشاهد متبرکه ائمه علیهم السلام برود و در ضمن زیارت به جماعت نادار و فقیر، کمک و یاری رساند.^(۹۹) عزالدوله بختیار نیز بارها به زیارت نجف اشرف و کربلای معلا رفت.^(۱۰۰) زمانی که اباکالیجار وارد بغداد گردید تا حکومت را سر و سامانی بدهد، پیش از همه به زیارت کاظمین (آرامگاه موسی بن جعفر علیه السلام) رفت.^(۱۰۱) جلال الدوله نواده عضدالدوله هم در سال ۴۳۱ هـ با خانواده خود راهی زیارت کربلا و نجف گردید و فاصله یک فرسنگی از خندق شهر تا مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام را پای برهنه طی کرد.^(۱۰۲)

برای رفاه حال زوار هم گاه تدارکاتی دیده می‌شد؛ مثلاً در سال ۳۲۹ هـ در محله رصافه و باب الطاق بغداد خیمه‌های بزرگی برپاداشتند تا زوار کربلا در آن‌ها به استراحت بپردازند.^(۱۰۳) البته گفتنی است که زیارت مشاهد متبرکه در آن ایام، چندان بی‌خطر هم نبوده است. گاهی گروه‌هایی از اهل سنت راه زوار را سد کرده و با آن‌ها بدسلوکی می‌کردند. چنان‌که این قضیه بارها رخ داد و تلفات زیادی به‌جای گذاشت و یکی از این وقایع در سال ۴۲۲ هـ بود.^(۱۰۴) یکی دیگر از درگیری‌ها در ایام زیارت نیمه شعبان در سال ۴۲۵ اتفاق افتاد. در این سال شماری از شیعیان به قصد زیارت راهی کربلا شدند. گروهی از سنیان هم به تلافی این کار به زیارت قبر زبیر رفتند. این فعل و انفعالات به درگیری بین دو گروه انجامید و تلفاتی از طرفین گرفت.^(۱۰۵)

شور و اشتیاق بویهیان را در خصوص اهل بیت و ائمه شیعه می‌توان در وصایای

آن‌ها هم مشاهده کرد. عضدالدوله که از روحیه مذهبی خاصی برخوردار بود وصیت کرد که پس از مرگ در جوار آرامگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن شود و او نخستین کس از بویهیان بود که در نجف اشرف مدفون شد.^(۱۰۶) پسران او شرف الدوله و بهاء الدوله هم در نجف به خاک سپرده شدند. آل بویه در تلاش برای توسعه موازین شیعی در جامعه از علمای اهل تشیع هم حمایت کرده و زمینه رشد و گسترش فعالیت‌های مذهبی آن‌ها را فراهم می‌ساختند.

۴) چهره‌های برجسته مذهب امامیه

الف - کلینی (متوفای ۳۲۹هـ)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی از چهره‌های درخشان فقه امامیه و از روایات ثقات ائمه علیهم السلام در حدیث و ضبط آن بوده است.^(۱۰۷) وی عالمی آشنا به اخبار و احادیث بود و در این زمینه اکثر علمای شیعه را بر او اعتمادی راسخ است. کلینی را می‌بایست از علمای پیشرو مذهب امامیه به‌شمار آورد.^(۱۰۸) او که معروف‌ترین محدث و فقیه امامی اوایل سده چهارم قمری بود، به ثقة الاسلام اشتهار داشت. اثر مهم فقهی وی که جزء کتب اربعه شیعه امامیه نیز هست، *الاصول من الکافی* است. این کتاب در عرض بیست سال تألیف شد و طوری تنظیم گشت که در همه فنون علم دین، متعلمان و طلاب را کفایت و راهجویان را هدایت کند.^(۱۰۹) این کتاب شامل سه بخش عمده اصول، فروع و روضه و مرکب از سی کتاب است که اولین آن‌ها کتاب *العقل و آخرین آن‌ها کتاب الروضة* است. بخش اصول درباره اصول عقاید و بخش فروع راجع به فقه تشیع و بخش سوم حاوی خطبه‌ها و مواعظ است. فوت کلینی در سال ۳۲۹هـ در بغداد رخ داد و در باب الکوفه بغداد به خاک سپرده شد.^(۱۱۰) کلینی به غیر از کتاب کافی، کتب دیگری نیز نوشت که امروزه موجود نیستند. کتاب‌هایی چون رد برقرامطه که حکایت از موضع‌گیری امامیه در مقابل قرامطه (اسماعیلیه) داشته، کتاب رسائل ائمه، کتاب رجال و غیره از آن جمله هستند.^(۱۱۱)

ب - شیخ صدوق (ابن بابویه ۳۱۱-۳۸۱هـ)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه ملقب به شیخ صدوق و معروف به ابن بابویه از بزرگان شیعه و دانشمندان مشهور امامیه است. آثار او در زمینه فقه و اصول و کلام شیعه امامیه کمال مطلوب زمانه اش را نشان می دهد. شیخ صدوق دانشمندی جلیل القدر، حافظ احادیث، متبحر در علم رجال و نقاد اخبار بود که در میان هم روزگاران خود همانندی نداشته.^(۱۱۲) نجاشی او را از چهره های برجسته علمی شیعه در خراسان نوشته است.^(۱۱۳) شیخ صدوق که بیشتر ایام عمر خود را در شهر ری گذراند، یکی از چهره های مورد علاقه رکن الدوله بویه بود و چندی را در خدمت او گذارند و به مباحثه و مناظره پرداخت. جلوه هایی از این مباحثات را در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه او می توان مشاهده کرد.^(۱۱۴) شیخ صدوق در کتاب خود عیون اخبار الرضا از سفرش به مشهد امام رضا صحبت داشته و خاطره خود را با رکن الدوله که از وی خواسته تا در مشهد در حق وی دعا کند، بازگویی کرده است.^(۱۱۵) شیخ صدوق چندی را نیز به سفر بغداد رفت و در آن جا به تحصیل و تعلم و تعلیم پرداخت و بزرگان علما از محضر او در باب احادیث بهره گرفتند.^(۱۱۶) مجموعه تألیفات شیخ صدوق نشان از دانش وسیع و قداست نفس او است. تعداد آثار او را بالغ بر سیصد عنوان نوشته اند و شیخ طوسی در الفهرست خود نزدیک به ۱۸۹ اثر او را نام برده است. ولی معروف ترین و مهم ترین این آثار که در ردیف کتب اربعه شیعه قرار گرفته من لا یحضره الفقیه است. شیخ صدوق طبق تصریح خود در مقدمه این کتاب، آن را در استقبال من لا یحضره الطیب زکریای رازی نوشته، منتها موضوع آن را در فقه، حلال و حرام، شرایع و احکام قرار داده است.^(۱۱۷) کتاب من لا یحضره الفقیه در چهار مجلد تنظیم شده و حاوی ۵۹۶۳ حدیث است. از دیگر آثار چاپی شیخ صدوق الامالی، معانی الاخبار، الخصال و الاعتقادات است. شیخ صدوق در سال ۳۸۱هـ در ری چشم از جهان بریست و در جوار شاهزاده عبدالعظیم به خاک سپرده شد.^(۱۱۸)

ج - شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳هـ)

ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی معروف به ابن معلّم و ملقب به شیخ مفید در سال ۳۳۶هـ در حوالی شهر عکبری چشم به جهان گشود - شهرت او به ابن معلّم از آن جا برخاسته که پدر او محمد بن نعمان در شهر واسط و عکبری شغل معلمی داشته است. در اوان کودکی همراه پدرش راهی بغداد شد و نزد ابی عبدالله معروف به جعلی و ابی یاسر به تلمذ پرداخت.^(۱۱۹) ولی معروف ترین استادان وی جعفر بن محمد قمی معروف به ابن قولویه بود. عضدالدوله بویه را ارادت خاص به شیخ مفید بود تا آن جا که برای او مستمری و ویژه ای تعیین کرد. بعدها که شیخ مفید در بغداد و به ویژه در مسجد برائای محله کرخ مجلس درس راه انداخت، بسیاری از علما از جمیع طوایف در محضر درس او حاضر شدند و از او بهره ها گرفتند. شریف رضی و شیخ طوسی از شاگردان به نام او بودند. خود شیخ طوسی در الفهرست خویش گوید که شیخ مفید از بزرگان متکلمان طایفه امامیه است و در زمان خود رئیس آن طایفه بود و در علم و فتوا پیشوای علمای اعلام به شمار می رفت و در صناعت کلام و علم فقه، مجتهد و فقیه بی نظیر بود؛ فکر عمیق و فهم دقیق داشت و بدیهه یاب و حاضر جواب بود.^(۱۲۰)

نجاشی که خود از شاگردان او محسوب می شد در رجال خود از پایگاه والای شیخ مفید در فقه و کلام و حدیث سخن گفته است.^(۱۲۱) ابن ندیم نیز در دو جا از کتاب خود از او یاد می کند. در جایی می گوید: «... و در زمان ما بر متکلمان شیعه ریاست دارد و در صنعت کلام به مذاهب اهلش بر همه مقدم و دارای دقت نظر و افکار صائبی است. من او را دیده ام و بسیار دانشمندش یافتم.»^(۱۲۲) و در جای دیگر او را رئیس شیعه امامیه نامیده که در فقه و کلام آثار زیادی دارد.^(۱۲۳) خطیب بغدادی در تاریخ بغداد خود درباره شیخ مفید سخنی دیگر دارد. از فحوای کلام او پیدا است که او را میانه ای با شیخ مفید نبوده و آموزه ها و تعصبات مذهبی خود را در داوری اش دخالت داده است. به زعم او شیخ مفید کتاب های بسیاری در گمراهی شیعه و نکوهش از صحابه و تابعان نوشت و با نظریاتش بسیار کسان را فریفت.^(۱۲۴)

در بعضی از منابع راجع به مسک نفس و تواضع علمی، دست و دل بازی و نمازگزاری او سخن‌ها رفته است. این‌که شیخ مفید تمام وقت خود را وقف علم و دانش مذهبی کرده و در بیان عقاید و کلام شیعه استواری نشان داده، از داوری‌های اکثر منابع راجع به اوست. مکتبی که شیخ مفید در بغداد راه انداخت، کانون بحث و بررسی و تعمیم و توسعه مباحث دینی گردید و با بهره‌گیری از مبانی علم کلام و اصول فقه، راه بحث و استدلال را به روی شیعیان گشود. او علم کلام شیعی را سر و سامان بخشید و ابواب فقه را با دقت تمام تجزیه و تحلیل کرد و از تشتت و پراکندگی در آورد.

تالیفات شیخ مفید را بالغ بر دویست کتاب و رساله دانسته‌اند.^(۱۲۵) یکی از معروف‌ترین آثار او *المقنعة فی الفقه* است که پایه و اساس کتاب *تهذیب الاحکام* شیخ طوسی را تشکیل می‌دهد. وفات شیخ مفید در شب جمعه سوم ماه مبارک رمضان ۴۱۳ در بغداد واقع شد و شریف رضی بر جنازه‌اش نماز گزارد و هشتاد هزار نفر از شیعه در تشییع جنازه وی شرکت جستند و او را در جوار آرامگاه امام موسی کاظم علیه السلام و نزد استادش ابن قولویه به خاک سپردند.^(۱۲۶)

د - شیخ طوسی (شیخ الطائفة ۳۸۵-۴۶۰ هـ)

ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفة در رمضان سال ۳۸۵ در طوس متولد شد. در ایام جوانی و حوالی سال ۴۰۸ هـ به بغداد سفر کرد و در آن‌جا سکناگزید. در بغداد به تحصیل و تعلّم پرداخت. ایام جوانی او در روزگار آل بویه گذشت؛ روزگاری که شیعیان تا اندازه‌ای در تعیین مشی حیات مذهبی‌شان در جامعه دخالت داشتند. ولی تکان‌های مذهبی و معنوی جامعه به درگیری‌ها و ارتعاشات مذهبی نیز انجامید و عصری از کنش و واکنش‌های مذهبی و فرهنگی را به وجود آورد. شیخ طوسی هم از این تکان‌ها مصون نماند؛ خصوصاً که قومی دیگر یعنی سلاجقه سر برآورده و در صدد استیلا بر سرزمین‌های اسلامی بودند. در سال ۴۴۸ هـ، زمانی که نظام اجتماعی بغداد دستخوش درگیری‌های مذهبی فریقین بود، خانه و کاشانه او نیز در محله کرخ بغداد غارت و به آتش کشیده شد.^(۱۲۷)

شیخ طوسی از بغداد رخت بریست و راهی نجف اشرف شد و تا سال ۴۶۰ هـ که سال فوت او است، در این شهر سکناگزید.^(۱۲۸)

شیخ طوسی از شاگردان بنام شیخ مفید بود به مدت پنج سال (۴۰۸-۴۱۳ هـ) ملازمت او را داشت. در زمان حیات شیخ مفید و احتمالاً تحت نظر خود او، کتاب مقنعه او را شرح کرد و یکی از مهم ترین آثار خود یعنی تهذیب الاحکام را به وجود آورد.^(۱۲۹) شیخ طوسی پس از فوت شیخ مفید به محضر سیدمرتضی، (علم الهدی) رسید و مدت ۲۳ سال نزد وی به تحصیل علم کلام، فقه و اصول پرداخت. ظاهراً پس از فوت سیدمرتضی در سال ۴۳۶ هـ زمام امور تشیع به عهده او واگذار گردید و شاگردان زیادی از محضر او فیض بردند.

اوج شهرت شیخ طوسی موجب شد تا القائم خلیفه عباسی کرسی علم کلام را در بغداد به او بسپارد.^(۱۳۰) شیخ طوسی از جمله علمایی بود که وقتی وارد نجف اشرف شد حوزه علمی خود را بدان جا منتقل کرد و به تعلیم تعالیم شیعی پرداخت. شیخ طوسی در اکثر رشته های علوم دینی زمانه خود مبرز و سرآمد بود و آثار متعددی از خود به جا گذاشت. شماره آثار او را بالغ بر ۴۵ عنوان نوشته اند که دو تا از آن ها یعنی تهذیب الاحکام و استبصار جزء کتب اربعه شیعه به شمار می رود هر دوی این آثار در علم الحدیث و اخبار تنظیم و تألیف یافته اند.^(۱۳۱) تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن از امهات تفاسیر شیعی است که توسط شیخ طوسی در چندین مجلد صورت گرفته است.

ه- شریف رضی (۳۵۹-۴۰۶ هـ)

ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم ملقب به سیدرضی و ذوالحسین از بزرگان و اعظام شیعیان در دوره آل بویه است. پدرش ابواحمد حسین بن موسی منصب نقابت داشت و ناظر مظالم و متصدی امور حج بود. سیدرضی بعدها جای او را در این منصب گرفت (۳۸۰ هـ). شریف رضی طبق اشاره ثعالبی از اوان کودکی شعر می گفته و شعرهایش از سلاست و متانت ویژه ای برخوردار بود.^(۱۳۲) او در زهد و پارسایی زبانزد خاص و عام بود و از هر نوع

خودنمایی و شهرت پرستی دوری می‌کرد.^(۱۳۳) صیت و شهرت سیدرضی بیشتر به دلیل تألیف گران‌سنگ او یعنی **نهج البلاغه** است که حاوی ۲۴۲ خطبه و کلام طولانی، ۷۸ مکتوب و ۴۸۹ سخن کوتاه است که در سال ۴۰۰ هـ تألیف کرده است. تاکنون بر کتاب **نهج البلاغه** شروح گوناگونی نوشته شده که شرح ابن ابی الحدید معتزلی از معروف‌ترین آن‌ها است.^(۱۳۴) سیدرضی را آثار دیگری نیز بود که از آن میان می‌توان **معانی القرآن و خصائص الائمه** را نام برد. در گذشت او در روز یکشنبه ششم محرم سال ۴۰۶ در بغداد رخ داد و در کاظمین امروزی به خاک سپرده شد. در تشییع جنازه وی مردم زیادی شرکت جستند جز شریف مرتضی برادر او که تاب تحمل مرگ برادر را نداشت.^(۱۳۵)

و- شریف مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ هـ)

ابوالقاسم علی بن حسین، برادر شریف رضی، ملقب به ذوالمجدین و علم‌الهدی و سید اجل و ثمانینی، یکی دیگر از اعظام شیعه امامیه در سده چهارم هجری بود. او که شاگرد شیخ مفید بود، در علم کلام، فقه، اصول، تفسیر و نحو و لغت تبحر داشت و شعر نیکومی سرود که دیوان شعر او باقی است.^(۱۳۶) شریف مرتضی نیز منصب نقابت آل ابی طالب را داشت. صاحب **نقض در حق او** می‌نویسد: «و آن‌چه مرتضی کرده است از تقویت اسلام و تربیت شریعت جدش مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جواب شبهات منکران توحید و رسالت چون فلاسفه و زنادقه و براهمه کسی را قوت نبوده است.»^(۱۳۷) شریف مرتضی را مروج و مجدد مذهب امامیه در سده چهارم هجری دانسته‌اند. فوت او در آخر ربیع‌الاول سال ۴۳۶ در بغداد رخ داد.^(۱۳۸) از معروف‌ترین آثار او **غرر و دُرر** است که به امالی مرتضی هم شهرت دارد و مشتمل بر فنونی از ادب است. همین اثر نشانه‌ای از وسعت دانش و معلومات شریف مرتضی است. **الشافی فی الامامة** نیز ردیه‌ای است بر کتاب **المُغنی** از عبدالجبار بن احمد^(۱۳۹)؛ دیوان شعر او بالغ بر بیست هزار بیت است.^(۱۴۰)

پی نوشت‌ها:

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، ۱۳۹۹هـ) ج ۸، ص ۴۵۰.
۲. همان، ص ۴۵۲.
۳. همان.
۴. همدانی، *تکمله تاریخ طبری*، ص ۱۴۹، بعید نمی‌نماید که معزالدوله برای جای‌گزینی خلیفه عباسی، ابوعلی عبدالله محمدبن داعی فرزند داعی صغیر حسن را در نظر داشته است، ازاین رو ابوعلی همراه معزالدوله وارد بغداد شد و در آن‌جا سکنا گزید. معزالدوله در سال ۳۴۸هـ ابوعلی را نقیب علویان کرد تا سال ۳۵۲هـ این منصب به عهده او بود تا این‌که وی در زمان حکومت بختیار مورد تهاجم قرار گرفت و در خفا بغداد را ترک گفت.
۵. بیرونی، *کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر* (حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵هـ) ص ۲۲-۲۴.
۶. ابن اثیر، همان، ص ۴۵۲.
۷. بیرونی، همان.
۸. ابن اثیر، همان، ص ۴۵۲.
۹. به یاد بیاوریم عمل آن‌ها را در موسم حج که آل بویه و قرامطه، توأمان، در مکه خطبه به نام مطیع لله خواندند ولی در مدینه خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد (ابن اثیر، همان، ص ۶۱۲).
۱۰. ابوبکر خوارزمی، *وسائل* (استانبول، ۱۲۹۷هـ) ص ۴۹.
۱۱. مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی (تهران شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱) بخش اول، ص ۱۷۴.
۱۲. همان، ص ۱۷۵.
۱۳. ناصر خسرو، *سفرنامه* (برلین، ۱۳۴۱هـ) ص ۱۳۰-۱۳۱.
۱۴. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۶۲۰.
۱۵. همان، بخش اول، ص ۲۰۰.
۱۶. همان، ص ۲۵۲.
۱۷. ناصر خسرو، همان، ص ۱۸.
۱۸. مقدسی، همان، ص ۲۸۹.
۱۹. بکری، *المغرب فی ذکر بلاد افریقیه فی المغرب* (الجزایر، بی تا) ص ۷۵.
۲۰. عبدالجلیل قزوینی رازی، *نقض*، تصحیح میرجلال محدث (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸) ص ۴۵۹.
۲۱. همان.

۲۲. اصطخری، *المسالك والممالك*، به كوشش ایرج افشار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۷) ص ۱۶۶ و ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۱۱۳.
۲۳. *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، به كوشش منوچهر ستوده (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰) ص ۱۴۲.
۲۴. دمشقی، *نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر*، ترجمه سيدحميد طبيبيان (تهران، فرهنگستان ادب و هنر، ۱۳۵۷) ص ۳۱۳.
۲۵. ابوالفدا، *تقويم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آيتی (تهران، بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۴۹) ص ۴۷۲.
۲۶. عبدالجليل قزوینی رازی، همان، ص ۱۹۵.
۲۷. ياقوت حموی، *معجم البلدان*، تصحيح محمد امين خانجی (چاپ اول: مصر، المطبعة السعادة، ۱۳۲۳هـ) ج ۷، ص ۱۳؛ حمداله مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۶۸ و ابوالفدا، همان، ص ۴۸۷.
۲۸. *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، ص ۱۴۳.
۲۹. عبدالجليل قزوینی رازی، *نقض*، ص ۱۹۸.
۳۰. ياقوت حموی، همان، ج ۷، ص ۱۳ و قزوینی، *آثار البلاد*، ص ۴۳۲.
۳۱. حمداله مستوفی، همان، ص ۶۰ و لسترنج، *جغرافياى تاريخى سرزمينهاى خلافت شرقى*، ترجمه محمود عرفان (تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۳۷) ص ۲۲۸.
۳۲. عبدالجليل قزوینی رازی، همان، ص ۱۹۹.
۳۳. ياقوت حموی، *برگزیده مشترک*، ص ۱۷.
۳۴. عبدالجليل قزوینی رازی، همان، ص ۲۰۰.
۳۵. حمداله مستوفی، همان، ص ۵۵.
۳۶. *حدود العالم*، ص ۱۴۵.
۳۷. عبدالجليل قزوینی رازی، همان، ص ۲۰۱.
۳۸. ناصر خسرو، همان، ص ۱۴۱.
۳۹. مقدسی، همان، بخش اول، ص ۴۷۴.
۴۰. ابن فندق، *تاریخ بیهق*، تصحيح احمد بهمنيار (تهران كتابفروشى فروغی، بی تا).
۴۱. حمداله مستوفی، همان، ص ۱۵۰.
۴۲. عبدالجليل قزوینی رازی، همان، ص ۲۰۲. اشتهاار سبزواری در شیعه بودن تا بدان جا رسیده بود که مولوی در

مشنوی خود گوید:

ما چو یوبکریم در وی خوار و زار

سبزواری است این جهان کج مدار

۴۳. *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، ص ۱۴۳.

۴۴. حمداله مستوفی، همان، ص ۱۵۹.

۴۵. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۵۳۹-۵۴۰.

۴۶. راوندی در *راحة الصدور و آية السرور* (تهران، انتشارات علمی، بی تا) ص ۳۹۵ به طعنه گوید:

خسروا هست جای باطنیان
آب روی چهار یار بدار
قم و کاشان و آبه و طبرش
واندرین چار جای زن آتش
پس فراهان بسوز و مصلحگاه
تا چهارت ثواب گردد شش

۴۷. اصطخری، همان، ص ۲۱۵.

۴۸. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۳۵۶.

۴۹. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۵۷۴.

۵۰. همان، ص ۵۸۳.

۵۱. حمداله مستوفی، همان، ص ۵۴.

۵۲. *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، ص ۹۰ و ابن حوقل، همان، ص ۱۶۹.

۵۳. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۴۸۸.

۵۴. همان، ص ۶۵۳.

۵۵. قزوینی، *آثار البلاد*، ص ۴۳۳-۴۴۰.

۵۶. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۴۹۲.

۵۷. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۴۵۹.

۵۸. همان، ص ۱۲۳.

۵۹. یاقوت حموی، همان، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸.

۶۰. شوشتری، *مجالس المؤمنین* (تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۵) ج ۱، ص ۶۴.

۶۱. یاقوت حموی، همان، ج ۷، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۶۲. همو، *برگزیده مشترک*، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۳۱.

۶۳. ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۸، ص ۵۶.

۶۴. همان، ج ۶، ص ۳۱۷.

۶۵. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۲۷۳.

۶۶. ابن جوزی، همان، ج ۶، ص ۱۹۵ و ۳۱۵ و ج ۸، ص ۱۴ و ۴۴.

۶۷. شوشتری، همان، ج ۱، ص ۶۸.

۶۸. تنوخی، *النشوار والمحاضرة*، تحقیق عبود شالچی (بیروت، ۱۳۹۱هـ) ج ۳، ص ۹۱.

۶۹. نقیب به کسی اطلاق می شد که سرپرستی گروه مشخصی را برعهده داشت. در آغاز خلافت عباسی نقبایی برای امور عباسیان و نیز علویان انتخاب می شدند. ماوردی می نویسد که علت انتصاب نقیب این بود که کس دیگری غیر از سادات و اشراف علوی و عباسی بر آنها ولایت و سرپرستی نکند. از دیدگاه ماوردی نقابت بر دو نوع بود: خاصه و عامه. در مورد خاصه، نقیب فقط در امور کسانی مداخله می کرد که تحت نظر مستقیم او بودند و حق قضاوت و اقامه حد نداشت. او با دقت تمام در حفظ انساب خاندان مربوطه کوشا بود. نقابت عامه نقابتی بود که نقیب علاوه بر

حفظ انساب، به امور مربوط به افراد خاندان نیز رسیدگی می‌کرد. اختلافات را از بین می‌برد و در صورت لزوم حد جاری می‌نمود. ماوردی سپس شرایط حصول هر یک از نقابت‌های خاصه و عامه را بازگویی می‌کند (**الأحكام السلطانية** (والولايات الدینیه)، تصحیح محمدحامد الفقی (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۰۴هـ) ص ۹۶-۹۷). منصب نقابت بعدها رنگ باخت و حتی در مورد سپاهیان به کار رفت، چنان‌که در دوره سلجوقیان، نظام الملک از نقیب گروهی از سپاهیان یاد کرده‌است: «هر پنجاه مرد را نقیبی بُود که احوال ایشان می‌دانند و ایشان را خدمت می‌فرمایند» (نظام الملک، **سیرالملوک**، ص ۱۲۵).

۷۰. نقیب عباسی از بزرگان بنی‌هاشم برگزیده می‌شد و تا سده چهارم هجری، علویان و عباسیان دارای یک نقیب مشترک بودند.

۷۱. ابن مسکویه، **تجارب الأمم**، تصحیح آمدروز (مصر، ۱۳۳۲/۱۹۱۴م) جزء ۲، ص ۱۵۹.

۷۲. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۱۸۲.

۷۳. همان، ص ۱۸۹.

۷۴. ابراهیم بن هلال صابی، **المختار من رسائل الصابی**، تصحیح امیرشکیب ارسلان (بیروت، دارالنهضة الحدیثه، بی تا) ص ۲۱۷ به بعد.

۷۵. همدانی، **تکملة التاريخ الطبری**، ص ۱۸۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۵۴۹؛ ابن جوزی، **المنتظم فی تاریخ**

الملوک و الأمم (حیدرآباددکن، ۱۳۵۷هـ) ج ۷، ص ۱۵.

۷۶. همدانی، همان و ابن جوزی، همان، ص ۱۵.

۷۷. ابن کثیر، **البدایة و النهایة** (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۵۱/۱۹۳۲م) جزء ۷، ص ۲۰۳.

۷۸. ابن تغری بردی، **النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة** (قاهره، دارالکتب مصر، بی تا) ج ۴، ص ۲۱۸.

۷۹. همدانی، همان، ص ۱۸۷؛ ابن اثیر، همان، ص ۵۴۹ و ابن جوزی، همان، ص ۱۶.

۸۰. ابوالفدا، **تاریخ ابی الفدا**، ج ۱ و ۲، ص ۱۱۰.

۸۱. ابن اثیر، همان، ص ۶۳۲.

۸۲. همان، ص ۶۱۹.

۸۳. همان، ص ۷۱۰.

۸۴. ابن اثیر، همان، ص ۷۰۴-۷۰۵.

۸۵. ابو شجاع رودراوری، **ذیل تجارب الأمم** تصحیح آمدروز (مصر، ۱۳۳۴/۱۹۱۶م) ص ۳۳۹-۳۴۰ و ابن

جوزی، همان، ج ۷، ص ۲۰۶.

۸۶. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۴۱.

۸۷. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۴۱۸-۴۱۹.

۸۸. ابن جوزی، همان، ص ۱۷۹.

۸۹. عبد الجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۴۲.

۹۰. همان، ص ۴۳.

۹۱. همان، ص ۷۷.
۹۲. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۷۲.
۹۳. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۱۰۸.
۹۴. همان، ص ۱۱۰.
۹۵. همان.
۹۶. نعالبی، *یشیمة الدهر* (دمشق، ۱۲۸۲هـ) ج ۳، ص ۱۸۳.
۹۷. مقدسی، همان، بخش دوم، ص ۶۲۳.
۹۸. *مجمّل التواریخ و القصص*، تصحیح ملک الشعراى بهار (تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸) ص ۴۵۰ و عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ۲۱۴.
۹۹. نعالبی، همان، ج ۸، ص ۷۱.
۱۰۰. همدانی، *تکملة تاریخ الطبری*، ص ۲۳۱.
۱۰۱. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۳۶۱.
۱۰۲. ابن جوزی، همان، ج ۸، ص ۱۰۵.
۱۰۳. همدانی، همان، ص ۱۲۱.
۱۰۴. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۴۲۰ و ابن جوزی، همان، ص ۵۷.
۱۰۵. ابن جوزی، همان، ص ۸ و ۵۵.
۱۰۶. همان، ص ۱۲۰.
۱۰۷. نجاشی، *رجال* (قم، مکتبه الداوری، بی تا) ص ۲۶۶.
۱۰۸. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۳۶۴؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنؤوط (بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۴هـ) ج ۱۵، ص ۲۸۰.
۱۰۹. نجاشی، ص ۲۶۶.
۱۱۰. همان، ص ۲۶۷؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، تصحیح محمدصادق آل بحرالعلوم (نجف، المکتبه المرتضویه، بی تا) ص ۱۳۶.
۱۱۱. شوشتری، همان، ج ۱، ص ۴۵۳.
۱۱۲. شیخ طوسی، همان، ص ۱۵۶-۱۵۷.
۱۱۳. نجاشی، همان، ص ۲۷۶.
۱۱۴. شوشتری، همان، ص ۴۵۶-۴۵۷.
۱۱۵. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا* (قم، ۱۳۷۷هـ) ج ۲، ص ۲۷۹.
۱۱۶. خوانساری، *روضات الجنات*، ج ۶، ص ۱۳۶.
۱۱۷. شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، تحقیق حسن موسوی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰هـ) ج ۱، ص ۲-۳.
۱۱۸. شیخ عباس قمی، *فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه* (بی جا، بی تا) ص ۵۶۳.

١١٩. شوشتری، همان، ص ٤٦٤.
١٢٠. همان، ص ٤٧٧ و شیخ طوسی، همان، ص ١٥٨.
١٢١. نجاشی، همان، ص ٢٨٤.
١٢٢. ابن ندیم، **الفهرست**، ص ٣٣٢.
١٢٣. همان، ص ٣٦٦.
١٢٤. خطیب بغدادی، **تاریخ بغداد** (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ٨ ص ٢٣١.
١٢٥. شیخ طوسی، همان، ص ١٥٨ و نجاشی، همان، ص ٢٨٤.
١٢٦. ابن حجر عسقلانی، **لسان المیزان** (هند - حیدرآباد دکن، مطبعة دائرة المعارف العثمانیه، ١٣٣١ هـ) ج ٥، ص ٣٦٨ و یافعی، **مرآت الجنان** (بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٠ هـ) ج ٣، ص ٢٨.
١٢٧. ابن جوزی، همان، ج ٨ ص ١٧٩ و شوشتری، همان، ص ٤٨٠.
١٢٨. ابن کثیر، همان، ج ١٢، ص ٩٧ و خیرالدین زرکلی، **الاعلام** (بیروت، دارالعلم للملایین، ١٩٨٦ م) ج ٦، ص ٨٤.
١٢٩. علی دوانی، **هزاره شیخ طوسی** (تهران، امیرکبیر، ١٣٦٢) ج ١، ص ٥٠.
١٣٠. شیخ طوسی، **تهذیب الاحکام** (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٣٦٥) ج ١٢، مقدمه.
١٣١. نجاشی، همان، ص ٢٨٨؛ شیخ طوسی، **الفهرست**، ص ١٦٠-١٦١؛ خیرالدین زرکلی، همان، ج ٦، ص ٨٤ و ذهبی، همان، ج ١٨، ص ٣٣٥.
١٣٢. ثعالبی، همان، ج ٢، ص ٢٩٧-٢٩٨.
١٣٣. ابن عنبه، **عمدة الطالب فی اتساب آل ابیطالب** (بیروت، دارمکتبة الحیاة، بی تا) ص ٢٣٦-٢٣٧.
١٣٤. بغدادی، **تاریخ بغداد**، ج ٢، ص ٢٤٦ و ذهبی، همان، ج ١٧، ص ٢٨٦.
١٣٥. ابن جوزی، همان، ج ٧، ص ٢٨١ به بعد.
١٣٦. شیخ طوسی، همان، ص ٩٨ و ابن کثیر، همان، ج ١٢، ص ٥٣.
١٣٧. عبدالجلیل قزوینی رازی، همان، ص ٤٠.
١٣٨. ابن اثیر، همان، ج ٩، ص ٥٢٦.
١٣٩. شیخ طوسی، همان، ص ٩٩.
١٤٠. اسماعیل پاشا بغدادی، **هدیه العارفین** (بی جا، دارالفکر، ١٤٠٢ هـ) ج ١، ص ٦٨٨؛ حاجی خلیفه، **کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون** (بی جا، دارالفکر، ١٤٠٢ هـ) ج ١، ص ٧٤٨ و یافعی، همان، ج ٣، ص ٥٥.